

۱۴۱



۱۷۸  
۲۱۱۶۲

۱۳۴۴ / ۶ / ۲۲  
کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران  
دفتر اسناد و کتابخانه ملی  
تهران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	عمر القلوب
مؤلف	
موضوع	
شماره اختصاصی (۱۷۸) از کتب اهدائی: محمد زاهد	



































24

هروی

خداي تو را در محنت که بجای اندک زمان نامکشت کرد و با نیک صلوٰه یا رسول الله صیامت عالم جامه اندیش کرد و باین فرمود ای ای که ای تو را خدا می مزد داند و بجای او این یافت که کفرت خاتم برون انداخت و در کربلا شش کوفت و او غشا و در مصیبت انگشت ظهري و انقطع رجائي پشت شکسته در شسته اندیشه من بریده شت خود عالم رنگ نازک خاکستری قد غریب المیزبیر بران بیخج مسافرت حجب تکیله مدینه خراب نشد زیرا که صاحب آینه تعجب است که آن در درگاه چه بودی که پیش ازین بمردی و اینجا را بر حسب ملک محال ملاحظه کنی و از کربلا و ناله بجای مصیبت گریان شد و فرزند و وفان از ایشان بلند شد حضرت سخنان چند ناسته با پروردگار عرض میکرد چون کوشش کرد ادم شنیدیم که میگوید اگر است مرا نذر تو فروغ نجات ده و حسب قیامت را بر ایشان مهر و آستان گردان آتم آند که بگویم من عرض کردم یا رسول الله حقان چگونه عجب حضرت فرمود ای ام ایله نزدیک است که دیگر آواز مرا شنوی در آن آیت حضرت حضرت ابراهیم صلی و جبرئیل و میکائیل آن دروش در وقت دیدم که زره پوشیده بجوم ناله آفریزه از غم افتاد و من باز زره شدم حضرت فرمود با علی آن زره که پناه بود و فرمود و من زره تو را فروخت غم زهرم کرد و توبه پناه و او هر بود و او عجب آن کفرت با طرد و نذر شد و کفرت یا رسول الله در وقت دیدم که در وقت معصوم فرشت در دم و آت را خداست بگویم ناله آفرینی در آن فرغ غریب شست حضرت فرمود ای فرزندان در وقت معصوم غم که در پی روزی در شمشیر پنهان فرهم شد و دیگر مرا خواهم دید در آن آیت امام حسن و امام حسین ع در آن روز گفتند ای کعبه بنو کور اگر بگویم ناله آفرینی دیدیم که حققی در ایوا میرفت و ما سر بود و پنهان در زیر آن تخت میرفتیم حضرت فرمود

ای فرزندان دیدم که آن تخت جفا فرست من است که بر درازید شما بجهانی گریان و با کسیان بر زمین و مسمای برهنه در غم رازی غبار آلود و در بر جنازه در برید از فقر حضرت آن آیت در شمشیر افغان و خود شمشیر از هر صیبت برآمد پس حضرت رسول آن در متوجه جدوت امرش گفت یا علی مگر دیک عمر ای که کاش که در دوا است و دست فاطمه را گرفت و بر سینه خود چسباند و دست دیگر دست حضرت امیر را گرفت و امام حسین

ع در دلا میسار در پیش روی خونینند با دیده مسرت بر روی ایشان نگرینت فطرت عبرت از دیده ای میاید که بسیار دید و هر یک از او را میگریفت و او را زانی بچسبید و او را میصنوف کرد از او را و او را از او را و ناله از الفراق از فراق آسمان رسید بهشت هنگام در و از الفراق امروز را دید و در فراق آنوقت امروز را ای دیده جگر و صدمه دید و بگلن از خون بار که نسبت فرشت امروز را پس دست فاطمه را بدست ع داد و گفت یا علی این امانت مرا در اول جد است فراز تو من را بر منی بسیارم تو باید بر من حسرت خوار و حسرت کنی







[illegible][illegible]























[illegible][illegible]











[illegible][illegible]



























[illegible][illegible]



















[illegible][illegible]















































































مطالعہ مشہوریت و عظمت  
لایم حسن علی

[illegible]







































[illegible][illegible]



















[illegible][illegible]























[illegible][illegible]























[illegible]

لا تفرقوا بين الحرة والعتيقة

[illegible]



































1871

فصل دوم در بیان احوال و عادات

خوب بکلی جا افتاده و قدی  
از زمان کینه

اندر صفت بر چهره او

بیاد الله لا یخدر ابریم

بر دنیا که در ارم آن است که در دنیا

فلا آتتكم فرارا

[illegible]

١١١































[illegible]

1918

[illegible]











[illegible]

نمبر

[illegible]







































[illegible][illegible]

اگر بگوید لا شکی نیست  
بمنه و در نزد برهان اوست  
که شکی نیست که خدا را بداند















[illegible]

م

[illegible]



[illegible][illegible]















در وقت خورشید  
 با سحر و قوس که کار  
 تو که در این لحظه  
 و چه در این روز و در این  
 از هر که در این لحظه

[illegible]















میرزا حسن خان

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

چکدہ سو لہ درختوں کے ساتھ  
لہ سرسنبھہ ۵ تیرپنچہ ۱۱



















عبدالحی علی

21

فردی که در این کتاب مذکور است  
در این کتاب مذکور است

بسم الله الرحمن الرحيم

الذین یؤمنون بآیاتنا

الحية عفتا

۱۵۰ الف

بسم الله الرحمن الرحيم

تبریز در روز دوشنبه ۱۲۸۵

10



کتابت در روز ۱۵ شعبان ۱۲۸۵  
مکتبہ المصطفیٰ

[illegible]

شکوه از دستهای اطفال

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰

منهج الدوله في ارضها وبنائها

تاریخ

[illegible]

محمد رفیق امام حسین



[illegible][illegible]



الكتاب

مکتبہ

الحسين

五

تَشْقِي وَفَرَا

3

البريد

[illegible]



















































































































خدمت و تقاضا الی

[illegible]

فانتهى الى غير القاصد



[illegible]

داشتند و چند فقره عبد الله بن عباس را که در آن برین بود پروردگار در دیده از خانه بیرون داد و بدست با سر دردی  
 بریند گفت برین در آمدند و رفتی که هیچ عام بود گفت ای برین سر مبارک فرزند فاطمه دختر رسول خدا  
 را بر در خانه من نصب کرده برین برست و جامه بر سر او افکند و او را بر گردانید و گفت ای پسر خود  
 کن بر فرزند رسول خدا و بزرگ قریش که این زیاده بانیان را از امر او قبیح کند من بکشتن او در می نمودم  
 پس امر کرد که نیزه که سر مبارک نام حسین مع داد آن بود و در حجره که برابر حجره عیسی در نصب کردند  
 و چند نفر را بر آن موقوف کردند و این کار آن چند نفری که که چون شب شد آمدند و بخان کباب رفتند  
 از یک کباب جدا و عذرات آن کباب را که سر مبارک نموده بودند و داشت عیسی بر او داده بود و جامه بر او چنان  
 پیرزنی که کشتن خدا را عظیم از جانب آسمان بگوشت رسیده و شنیدم که گفتی میگوید یا آدم احمط  
 ای آدم خود را ای پس حضرت صفی الله بگوئی از ملائکه فرود آمدند و دو مکرند ای شنیدم یا آدم احمط  
 احمط ای ابراهیم فرود آئی پس حضرت حمید الرحمن و طایفه پیشانی از فرشتگان بر سر او آمدند  
 دیگر شنیدم که بنویس احمط ای فرود آئی حضرت فاطمه و جمعی از فرشتگان بر سر زنی  
 نمودند و عیسی حضرت روح الله و طایفه عیسی و جمعی از ملائکه فرود آمدند و از آنجا فرود آمدند و از آنجا  
 و آسمان بر خاست و غلظه عیسی بگوشت رسیده و شنیدم که گفت یا عیسی احمط ای عیسی  
 احمط ای عیسی و بدیدم که سر مبارک عیسی بر سر او افتاد و فرشتگان فرود آمدند و از آنجا  
 برادران ازین برهان پیش از افراق بگوشت رسیده و ملائکه فرود آمدند و دو مکرند ای شنیدم که سر مبارک  
 بود و احمط نمودند و حضرت کریم الله و ملائکه دست بر سر زنی و جمعی از ملائکه و چون نظرش بر آسمان  
 سرفراز و تاب داشت و توانائی را در طرف شد و فریادی که دیگر توانست بایستد بر زمین نشست  
 تا که نیزه که سر امام مظلوم بر آن نصب نموده بودند در پیشان خود فرو برد و سر مبارک حضرت بر آسمان  
 پناه رسید و سر مبارک بر سر خود افتاد و حضرت بر دست و در سینه خود چسبید و از آزار گرفت  
 و آنسر را جز حضرت آدم آورد و گفت ای پدر نظر کن که است من با تو در غم چه  
 کرد خدا آن شخصی میگوید که در آنوقت من بگویم پدر زیم تا که جبرئیل نزد حضرت رسول الله  
 و گفت یا رسول الله اما صاحب الاکلان من موهب برادر زرتیم دستور داده که در این چه  
 پدر زیم بخوری که پدر این چه که نود نزد حضرت دستور داده پس گفت بر حق آنرا که از این خبر  
 نفوز با ما کنم حضرت رفعت ملا و جبرئیل آمدند و راه پاک کردند و چون توبت بفرموده استغاثه











































[illegible]

البشر

[illegible]







[illegible][illegible]



در درون آن که علامت حار است میگوید که چگونه در او میزند و چون آن کفار در حقش نشسته و نظر  
بر کفرت اقامه کرده اند و از استقامت و عصبانیت ایشان سیر شده و از در کبر سینه بسجده افتاده  
و کفرت دست بر سر ایشان میکشد و بخت ایشان باین سخن میکشفت چون ابرو آن کائنات را  
مست همه نمود و در نزد و ترسید که نشسته بر پا شود و از خود را طلبد گفت و نیز روی ایشان را بر روی  
این در جوی پرورن بخت بخت کفرت نکند و از برای تعظیم و عجل کفرت از جوی بر سر  
نار خانه پرورن نشسته و بنزد او درون نرفته بر سر او نشسته یا سینه را در دست چون بارون داشت  
نفس بر ریح بر قفس کفرت اقامه فرمود و در او کائنات نفس را بجای فرستاد و در تکلیف و ذکر کفرت را  
بقتل رساند و او را با دست و عصبانیت و عصبانیت هزار بار میزد و در بر او تعظیم و عجل  
او را با دهنه تر میخورد و چون بارون را از او بر روی میزد که در آن کائنات سینه بخت کفرت بر سر  
باز میزد و چون بارون میخواست که کفرت را علیه بقتل نرساند هر روز تیر و قفس کفرت میزد  
و اثری نمی ماند و از بسا بر روی کائنات و عروق عادات از آن قرن علوم و کائنات و در دست و دهنه  
و ششها با قفسه سینه از آن زمان دل بارون بشکست و در وی توشه بر آن قرار گرفت که در اسبوم سینه  
بسطین رطب طلبد و ملعون خود قدر این رطب را خوب خورد و سینه را نرساند و با کفرت از هر روز  
در سینه طلبد و آن غشیه را در میان زهر زهر میراند و کینه از آن بر عهدا بر سر داشت آنرا نشسته را مکرر در میان  
دندان و دهنه تا آنکه دهنه را که زهر در میان او کرده و سینه آنرا نشسته را در میان رطبه ای که نشسته و دهنه را  
که از برای کفرت بر دهنه قرار گرفت بوسه بچو بگو که حلیفه بگو بگو که چون رطب بسیار لطیف بود  
بگویم که با سینه تناول شود پس از قدری که نشسته و دهنه را که تناول فرماید و بدست خود از جهت شکر رطب کفرت را  
بدهد و آنهارا تناول نماید خادم را گفت آنکجا بایست که غذا بخورد و کینه را نراند و کینه را و خادم طبق را در دست  
بهنزد کفرت بر دهنه و سینه را که در دهنه ای رست و آنجا کینه را طلبد و کینه را تناول دهنه را و از آن رطب را  
بر سر داشت و تناول میزد و در دهنه آنرا نشسته را که بوسه بسیار او را دهنه بدست میداشت و دهنه بر سر او قفسه  
خدا صبح و کینه را بر سر دهنه ای که نشسته و دهنه را که کفرت را نشسته و کفرت را نشسته  
است و از سینه زهر را که در دهنه تناول بر دهنه نشسته و کینه را که نشسته و دهنه را که نشسته و دهنه را که نشسته  
از خود میزد و پاره پاره شد و کفرت بقیه رطب تناول نمود و خادم طبق را بر دهنه نشسته و دهنه را نشسته  
و صلاحت حاصل بر وی رساند و ملعون سینه را نشسته گفت رطب نفیسی خورد و کینه را نشسته  
و زهر را را ضایع کرد و خود را به صبح و دهنه را که نشسته و دهنه را که نشسته و دهنه را که نشسته و دهنه را که نشسته  
میگرد آخر الامر با مردی یکی بر یک رطبی چند هزار کرد و دهنه را که نشسته و دهنه را که نشسته و دهنه را که نشسته  
نزد

[illegible]







[illegible]

تجارت

[illegible]











